

معنویت مولانا در دوران معاصر

*آذرمیدخت صفوی

چکیده

نویسنده در این مقاله کوشیده است مبانی معنوی و اخلاقی که در خلال سخنان مولانا اعم از مثنوی، غزلیات شمس و فیه ما فیه موجود است بر کشیده، نشان دهد که در بحران تشنجات و آشفنگی‌های جهان حاضر چه گونه این مبانی غنی اخلاقی می‌تواند روشن‌گر و آرامش‌بخش انسان مضطرب معاصر باشد. هم‌دلی، شفقت بر خلق، روی‌گردانی از ستم، سعه صدر و تسامح از دیگر مواردی است که نویسنده از میان اندیشه‌های متکثر مولانا مورد تأکید قرار می‌دهد.

کلید واژه:

مولانا و معنویت - مولانا و جهان معاصر - اخلاق در اندیشه مولانا.

* رئیس و استاد ممتاز مرکز تحقیقات فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، هند.

در احوال شیخ ابوسعید ابوالخیر نوشته‌اند که به آخر عمر هر جایی که نشستی گفتی «قحط خدای آمد، قحط خدای آمد ... پیش از این قحط آب و نان بودی، اکنون قحط خدای آمد.»^۱

شنوندگان گرامی، دورانی که ما در آن زندگی می‌کنیم دچار قحط خدای است. این دوران آکنده از زشتی، تاریکی، اسیری، تیرگی، آلام و آزرده‌گی، تفرقه و پراکنده‌گی، ناباوری، شقاوت، بی‌دلی و بی‌انصافی است. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که شاید جنگ‌ها و نزاع‌های فکری و دینی و مملکتی در آن بیش از هر دوره‌ی تاریخ بشر است. ما همه می‌دانیم که چه بسیار وقایع آدم‌کش و انسانیت‌سوز در قرن گذشته رخ داده است: دو جنگ جهانی نیمه‌ اول قرن، نزاع‌های قشری مثل بوسنی و چچن و غیره، جنگ‌های عراق و افغانستان و سیل تولید سلاح‌های شیمیایی و نزاع‌های هسته‌ای و غیره. گویا سراسر جهان مخصوصاً جهان سوم زیر استبداد ستم‌کاران و سیاستمداران قرار داشته است.

در این اوضاع متقلب و زمان اضطراب‌ها و تشنجات و گیر و دارها که اخلاق و ذوق بشر به پست‌ترین درجه‌ی تنزل و آشفتگی افتاده و تعصب و دروغ و بی‌معرفتی و تفرقه و ظلم بر مستضعفان در اوج است، مهم‌ترین نیاز ما بدست آوردن راه‌حلی برای ایجاد یک جامعه مسالمت‌آمیز و بشر دوست است که عاری از هرگونه تبعیض و تعصب باشد. به همین علت در عصر حاضر نهضت‌های گوناگون مثل جنبش استقلال‌طلبی هند و فجر انقلاب اسلامی در ایران بوجود آمده است. این نهضت‌ها بیان‌گر بیداری مردم و سعی آن‌ها برای تلاش تدبیرهاست که بشر امروز برای محو شقاوت و زشتی و تباه‌کاری لازم می‌داند. در این جامعه آسیب دیده و آلام آزموده نیاز ما به یک فکر سالم و انسان‌دوست است که ما را از حسیض خودخواهی و تکبر و نابرابری و ظلم به سوی یک جهان سرشار از محبت و عشق و آدمیت و هم‌زیستی و دادگری و پاکی و پاک‌دلی راه‌بری می‌نماید. فکری که به راز بقا و عافیت و پیش‌رفت جامعه جهانی پی برده، مفاهیم را به صورت واقعی و جدی می‌شناسد و آتیه‌ای پر بار، زندگی سرشار از محبت و آزادی و انسانیت به ما عرضه می‌دارد که شربت اندر شربت است. نیاز به آن «نغمه‌نی» و آن «آواز دوست»، که همت سرخورده‌ی ما را بر می‌انگیزد و ما را سوی یک دنیای عشق و توحید و همدلی و آرمان‌های والا می‌کشاند، همواره احساس می‌شود.

از محبت دُردها صافی شود از محبت دُردها شافی شود

از محبت مرده زنده می‌کنند از محبت شاه بنده می‌کنند

(۱۵۳۰، ۱۵۳۱/۲)

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت‌های ما

(۲۳، ۲۲/۱)

حضرت مولانا جلال‌الدین تنظیم کننده موسیقی افلاک و بیان کننده اسرار

الاهی:

عارف پرشور ایران زمین یکی از بزرگ‌ترین اندیش‌مندان است که هدف و مقصود بشر را در این جهان معین کرده و برای بوجود آوردن یک جامعه خوب و منسجم و زیبا و انسان دوست، الگو و نمادی برای ما مجسم ساخته است؛ نمادی که نه فقط در زمان خود بلکه در تمام اعصار و قرون آحاد انسانی که از همین رو شعر و فکر مولانا در عصر حاضر، در شرق و غرب، نفوذی خواهان بهزیستی بشریت هستند فوق‌العاده بدان نیاز خواهند داشت. باید گفت که بر شمردن همه ترجمه‌ها و شرح و تفسیرهایی که به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، سوئدی، ترکی، عربی، اردو، بنگالی، پنجابی، پشتو، سندی و غیره در مورد آثار او مخصوصاً مثنوی در قرن گذشته، به رشته تحریر درآمده، غیرممکن است. نام او را همه جا می‌بینیم و بخشی وسیع از ادبیات جهانی نشان دهنده تأثیر و نفوذ او در فکر امروزی است. پروفیسور آنماری شیمل که یکی از مولانا پژوهان برجسته در سطح جهان است، می‌گوید هیچ عارف و شاعری از دنیای اسلام به اندازه مولانا در غرب مشهور نیست. خانم شیمل می‌نویسد که در نوجوانی ترجمه غزل‌های مولانا را به زبان آلمانی مطالعه کرده است. این ترجمه آلمانی از فریدریش روکرت در ۱۸۲۰م نخستین بار انتشار یافته بود.^۲ قبل از آن جوزف وان هایمر، در سال ۱۸۱۸م در کتابی که درباره تاریخ ادبیات فارسی نوشته بود از مولانا ستایش بسیار کرد. این کتاب منبع الهام بزرگ برای گوته و روکرت شده بود. در زبان انگلیسی استادان معروف مانند نیکلسن، آربری، سرویلیام جونز، سرجیمز ریک هاوس، ای. جی براون، پاموسی، ای ولسن اشعار مولانا را ترجمه کرده‌اند. سیدحسین نصر می‌گوید:

ویلیام چیتیک محقق صاحب نام آمریکایی، کتابی مفصل درباره تعالیم معنوی مولانا، نوشته که از طرف دانش‌گاه صنعتی شریف تهران به فارسی ترجمه و چاپ شده است. او می‌نویسد جلال‌الدین مولانا از بزرگ‌ترین شخصیت‌های معنوی اسلام و در غرب بیش از هر عارف مسلمان دیگر مورد مطالعه قرار گرفته است. خود خانم شیمل، فکر مولانا را برای دیروز و امروز و آینده قابل استفاده می‌داند و معتقد است نبوغ ذهنی او را بالاتر از حدود زمان است و ۳۶۰۰۰ بیت دیوان و ۲۶۰۰۰ بیت مثنوی ظرفیتی پایان ناپذیر دارد. به قول شیمل «هر وقت به او رجوع کنم اندیشه‌های جدید و مسایل جدید می‌یابم.»

این همه جذب و تأثیر افکار مولانا برای اندیش‌مندان دوران معاصر ناشی از چیست؟ مولانا که یک عارف است و در جنبه‌های عرفانی فارغ از زمان و مکان مستغرق، اشعار او به چه درد ما می‌خورد؟ و مولانا در روزگار ما چه چیزی می‌تواند به ما بیاموزد؟ به عبارت دیگر معنویت مولانا در عصر حاضر چیست؟

موضوع را با اقتباسی کوتاه از خانم شیمیل شروع کنیم. وی می‌گوید:

«او را چنان تصور می‌کنند که پیوسته در بالاترین ابرهای درخشان عرفانی، ماه و ستارگان را پشت سر بگذارد. مهم است که تصور نکنیم او یک شاعر عارف فارغ از زمان است که هیچ پیوندی با واقعیت‌های جهان ندارد. بلکه باید او را شاعر و انسانی بدانیم که در سراسر طول زندگیش تحولاتی را پشت سر گذاشته ... بنظر من ما می‌توانیم در آثار او رهنمون‌هایی بسیار برای زندگی خود بیابیم.^۳»

اکنون باید ببینیم این عارف سده سیزدهم از بلخ که یک‌سره در شور و جذبه‌های عشق عرفانی بسر می‌برد، برای مردمان مدرن قرن بیست و یکم چه حرفی برای گفتن دارد و رهنمون‌ها و پیغام او برای ما چیست:

انسانیت و انسان‌دوستی و عدل

بزرگ‌ترین مشکل بشر در این عصر، عدم شناخت حقیقت انسان است. این موجود که در اسلام به عنوان یک آیت بزرگ و درجه‌ای به سوی جهان معنی و دروازه‌ای برای عبور از خود به سوی حقیقت مطلق و معنویت الهی و ایمان به غیبت و ملکوت است، یک مرتبه از جای خود سقوط کرد و در نتیجه پیشرفت علوم مادی و گرایش عمومی به فرضیه‌هایی علیه عظمت انسان، ضربه‌ای شدید بر پیکر انسان و انسانیت وارد شد. برخی مدعی شدند که انسان در ذات خود هیچ ویژگی خاصی ندارد و یک موجود مادی محض است و ارزش آن به موفقیت مادی آن در این دنیا مربوط است. آن‌هایی که این‌گونه تصور می‌کنند بی‌خبر از گرایش‌های معنوی انسان و ناآگاه از مقام والای وی در این کائنات هستند. این هبوط و تحول فکری درباره انسان تا بدان‌جا رسید که انسان به یک موجود مکانیکی که هدفش فقط و فقط منفعت خودش باشد تبدیل شد و مفاهیم و آرمان‌هایی برگزیده چون صلح و انسان‌دوستی و عدل و آزادی و ترحم بر دیگران و عدالت و معنویت از ساحت وجود انسانی رخت بر بست. فساد جوامع امروزی ما ناشی از همین خودمحوری، ماده‌پرستی و عدم شناخت مقام و مرتبه انسان در این جهان است.

اشتباهی که در مفهوم کلمهٔ انسانیت وارد شده از این جاست که انسانیت را مجزای از دین اعتبار کرده‌اند، پس لاجرم راهشان برای دستیابی به حقیقت انسان مسدود شده است.

در نظر مولانا معنویت و انسانیت تفکیک‌ناپذیر است و مقام اصلی انسان همان است که در اسلام و قرآن منظور نظر واقع شده است. او عقیده دارد انسان حقیقتی است متعال که از اصل خودش دور افتاده و همهٔ وجود او متوجه است به بازگشت به منشأ اصلی و حقیقی خود، انسان برخوردار از سرشتی پاک و بطور طبیعی مجذوب احسان و نیکی است. او عاشق کمال و جمال مطلق است و جلوهٔ معشوق و شغفهٔ ذات او را در جمیع مخلوقاتش متجلی می‌بیند. پس او عاشق عالم است همان طوری که استاد شیراز گفت: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست».

برای مولانا انسان بودن هم معنی است با «انسان را دوست داشتن» و نجات دادن انسان‌ها از اسارت غم و افلاس و ظلم و بی‌انصافی و ترحم آوردن و شفقت کردن بر آن‌ها.

در فکر مولانا جوهر اصلی و شناخت واقعی انسان هم‌دلی و شفقت بر دیگران و محبت برای هم‌نوعان است. به نظر وی انسان دوستی یکی از شوون عدالت است، چه افراد دادگر به پای مال شدن حقوق دیگران توجه دارند. به عقیدهٔ وی، عدل عبارت است از ادا کردن حقوق هم‌نوعان، فریادرسی مظلومان، دستگیری ضعیفان، عیب‌پوشی و چشم‌پوشی از لغزش دیگران، اجابت کردن دعوت دوستان، پاداش دادن به نیکی دیگران، حفظ و نگهداری کردن از ناموس آنان، ستم روا نداشتن به دیگران و هر کسی را از ابنای انسانی و شناختن و دانستن این که هر کسی را از جانب پروردگار حقی است لازم، عقیدهٔ مولانا بر آن‌الله یامر بالعدل و الاحسان استوار است. کسانی که دادگری و انسان دوستی را اشاعه دهند، طبق فرمودهٔ خداوند عزوجل که می‌فرماید: «من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم»، کار می‌کنند.

در نتیجه، بیدادگران و ستم پیشگان در نزد مولانا جایی ندارند و او از همهٔ آنان متنفر است. به نظر وی جامعه‌ای که از عدل و انسان دوستی عاری است دچار ناراحتی و تشویش می‌شود. عدل و انسان دوستی آن است که هر کس حقوق دیگران را محترم شمارد و آزادی آنان را سلب نکند. آن کسی که به آزادی دیگران تجاوز می‌کند، نمی‌توان او را عدالت پیشه و انسان دوست برشمرد. به نظر وی تکلیف هر فرد در جامعه مراعات حقوق هم‌نوعان خویش است. او به بی‌دادگران و ستم‌کاران هشدار می‌دهد که روش آنان موجب خرابی و فساد جامعه است و باید دست از ستم‌کاری بردارند که ظلم

قبیح است و بنای ظلم آخر کار خلل پذیر می‌شود: در چنین موارد لحن او تند و پر از اشتباه است:

ای خواجگان ای خواجگان روزی برآیند خواجگی ای سرکشان ای سرکشان هم بگذرد دور شما

او عقیده دارد انسان کامل کسی است که در ذات خود تمام امکانات نهفته را که روز الست به وی ودیعت شده است بشناسد و بکوشش و ایقان از عهده نیابت خداوندی برآید. او در تلاش برای تحصیل انسانیتی است، آراسته به تمام مزایا که خداوند به وی ارزانی داشته است. انسانی که می‌تواند عالم اصغر و عالم اکبر هر دو را در خود کشف کند. انسانی که عملاً با سایر شؤون خاص خود شناخته بشود و مفهوم کلمه انسانیت را با حقیقی‌ترین و بلندترین معنا بر ما عرضه کند:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما گفت آن‌که یافت می‌نشود آنم آرزوست
(غزلیات، غزل ۴۴۱)

سراسر جان مولانا از فروغ انسانیت و انسان‌دوستی و شفقت بر دیگران نورانی است. او این مزایا را جوهر اصلی و شناخت واقعی نوع بشر قرار می‌دهد و معتقد است مدار کار بر آشتی افکندن میان مردم و اساس فکرش بر محبت و اخلاص است.

بیا تا قدر یک‌دیگر بدانیم که تا ناگه ز یک‌دیگر نمایم
غرض‌ها تیره دارد دوستی را غرض‌ها را چرا از دل نرانیم
(همان، غزل ۱۵۳۵)

او معتقد است آدمی اگر در اعماق وجود خود بنگرد، گرایش و کششی به سوی هم‌نوعان خود در می‌یابد که منشأ این گرایش متعالی و محبت در سرشت او به ودیعت نهاده شده است و انسان با الهام از جانب پروردگار خود باید به آن‌ها توجه نماید و به رعایت این نکات بکوشد، چه تنها بدین وسیله است که می‌توان باعث رضایت خدا و سعادت خود و بقای عالم و سلامت جامعه شد. به عقیده وی تخالف و جنگ و نزاع، نتیجه ناخودآگاهی و تخالف از میلان طبیعی مواهب الهی است.

جنگ فعلی هست از جنگ نهان زین تخالف آن تخالف را بدان
می‌نگر در خود چنین جنگ گران پس چه مشغولی به جنگ دیگران
(مثنوی، ۳۹/۶، ۵۴)

آشتی‌جویی از راه وحدت و عشق و هم‌دلی

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است
(مثنوی، ۱۵۲۸/۶)

عشق و وحدت سر سلسله عقاید مولانا و شالوده همگی افکار اوست. این وجد و حال و ذوق و شور و جذبه که در مثنوی و غزلیاتش موج می‌زند همه ناشی از منبع عشق و توحید است. مهم‌ترین هدف انسان در این دنیا، از بدو آفرینش، ایجاد یک جامعه آرمانی است که پایه‌اش بر وحدت و یک‌رنگی و هم‌دلی گذاشته شده باشد. شگفت‌آور این است که با وجود سپری شدن قرون متمادی و پیشرفت علوم و تکنولوژی و افزایش تولید در کشورهای مختلف، و ادعای هم‌زیستی و برپا شدن نظام‌های دموکراتیک و تغییرات فرهنگی و Globalisation، دشوار بتوان جامعه‌ای منسجم و بهم آمیخته که بنیادش بر وحدت فکر و فرهنگ باشد نشان داد، چه ساختن چنین جامعه‌ای مستلزم شناخت و عرفان حقیقت است.

تحلیل و بررسی فکر مولانا این امر را نمایان می‌سازد که رسیدن به وحدت و بنا نهادن یک جامعه متحد و هم‌آهنگ امکان‌پذیر است، هرگاه چون او بپذیریم همه متصل به یک حقیقت هستند. البته برای درک آن حقیقت و رسیدن بدان منزل راه‌های مختلف وجود دارد. مولانا عقیده دارد: الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق. جوهر همه یکی است که در این دنیا صورت‌های مختلف بخود گرفته است. باید تلاش کنیم که دوباره آن وحدت ازلی را بدست بیاوریم.

منبسط بودیم و یک گوهر همه	بی سر و بی‌پا بدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره و بران کنید از منجلیق	تا رود فرق از میان این فریق

(مثنوی، ۶۸۴/۱-۶۸۹)

معنی همه یکی است، فقط صورت کثرت پیدا می‌کند.

تفرقه برخیزد و شرک و ذوی	وحدت است اندر وجود معنوی
چون شناسد جان من جان تو را	یاد آرند اتحاد ماجرا

(مثنوی، ۳۸۲۹/۴، ۳۸۳۰)

باید این‌جا متوجه نکته‌ای مهم باشیم: ادراک (Cogrition) یعنی فهم و معرفت حقایق ذهنی که به نوع انسان تخصیص داشته و رفیع‌ترین و کامل‌ترین مظهر حیات ذهنی بشری بشمار می‌رود و هدفش نیز بلندترین و مهم‌ترین اهداف و مقاصد یعنی کشف و معرفت حقایق است. پس عرفا و صوفیان حق‌جو که هدفشان کشف حقایق است، در سیر انفس و آفاق تجربه‌های روحانی رنگارنگ و گوناگون می‌کنند و سعی می‌کنند به معرفت و حقیقت اشیا پی ببرند. هر که ادراکش بلندتر و بارزتر، عرفان او هم

دقیق‌تر، نافذتر و بلندتر است. حاجت به گفتن ندارد که مولانا به فکر عرفانی خاص خود و قلب سرشار از عشق در این راه از دیگران قدسی جلوتر می‌نهد و سرتاسر جهان را مظهر وحدت و یک‌رنگی می‌بیند. به عقیده مولانا حقیقت چیزی جز وحدت نیست. عشق کامل وی واحد مطلق چنان تحت تأثیر خود داده که با وجود اختلاف ظاهری بین ادیان و عقاید مختلف، او معتقد است یک هم‌آهنگی اساسی و اصلی در میان همه آنها وجود دارد.

صد کتاب از هست جز یک باب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست
ز آن که خود ممدوح جز یک بیش نیست کیش‌ها زین رو به جز یک کیش نیست
(مثنوی، ۳۶۶۷/۶)

برای راه یافتن به وحدت کلی و اصلی و ازلی راه فقط یکی است و آن عشق است. عشق که بیخ و بن، مخ و محک عقاید مولاناست. عشق که عصاره و اصل و ریشه و نقش‌نگین همه افکار شریفه اوست. این عشق است که از زیبایی همه گیر معشوق مطلقاً الهام می‌پذیرد و همه عالم و موجودات عالم را پرتوی از حسن ازلی می‌سازد. جامی راجع به این موضوع گفته است:

«از اوج کلیت و اطلاق تنزل فرمود در حضيض جزئیت و تقید تجلی نمود تا تو از جز راهبری و از تقلید به اطلاق روی آوری.»

«تقید» به هیچ وجه مورد نظر مولانا نیست. هدف سایر عقاید و افکار و ادیان و رسوم یکی است، یعنی به کشف حقیقت و رسیدن به آن می‌فرماید:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
(مثنوی، ۳۰/۱)
عشق قهار است و من مقهور عشق چون شکر شیرین شدم از شور عشق
(مثنوی، ۹۰۲/۶)

عشق آن است که خواجه نصیر طوسی بذر آن را در روح انسان موجود می‌داند.

این همان عشقی است که مولانا تصویر می‌کند. به عقیده او عشق حالتی است که توجه انسان را منحصر در معشوق می‌کند و توحید و تعهد و تمرکز در او ایجاد می‌کند. عشق باعث وحدت و یگانگی و هم‌دلی است و عاشق را از همه چیز دور و به حقیقت که خود غیر از وحدت چیزی نیست متصل می‌سازد. مولانا معتقد است که این عشق است که پراکندگی‌ها، دویی‌ها و نزاع‌ها و تفرقه‌ها را تصفیه می‌کند و همه را در قالب مؤانست و موافقت در می‌آورد. عاطفه عشق، مخالفان و دشمنان را زیر چادر یک‌رنگی جا می‌دهد و آنان را با صدق و صفا کنار هم جمع می‌کند.

برای جامعه خودمحورِ امروزی که به علت فسادها، تخالفها، عداوت‌ها، دشمنی‌ها و خودپسندی‌ها پاره‌پاره شده است، چه چاره‌ای بهتر و چه دارویی مفیدتر از عشق و وحدت است که افراد را از هرگونه پراکندگی و تبعیض و تعصب و ارهاند و به یک جهان سالم و پر محبت راه‌نما باشد:

از محبت تلخ‌ها شیرین شود	از محبت مس‌ها زرین شود (۱۵۲۹/۶)
ملت عشق از همه دین‌ها جداست	عاشقان را ملت و مذهب خداست (۱۷۷۰/۲)
ای جهان را دل‌گشا اقبال عشق	ی‌فعل‌الله ما یشا اقبال عشق
ای صفا و ای وفا در جور عشق	ای خوشا و ای خوشا اقبال عشق
ای بده جان‌تر ز جان دیدار عشق	وی فزون از جان و جا اقبال عشق
تاز اخلاص و ریا بیرون شدم	جان اخلاص و ریا اقبال عشق (غزلیات، غزل ۱۳۰۹)

پرهیز از تبعیض و تعصب

یکی از بزرگ‌ترین علل نزاع و تفرقه در بین مردم، قشرگرایی و تبعیض است. مهم‌ترین خدمتی که فکر و شعر مولانا می‌تواند در عصر حاضر انجام دهد، ایجاد یک جامعه بی‌تعصب است. راه او راهی است وسیع و مشرب وی مشرب محبت و هم‌دلی است. او بر طریقتی است که از هرگونه سخت‌گیری، و عصبیت و تبعیض نسبت به مذاهب و باور جلوگیری می‌کند. او عقیده دارد هر یک از ادیان در مناسک و آیین‌های مختلف مخصوص خود جویای حقیقت است. او با شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، عارف برگزیده ایران هم عقیده است که گفت: «به عدد هر ذره موجودات راهی است به سوی حق و راه واصل شدن به حق بر هیچ کس بسته نیست.» اگر کسی فکر کند حقیقت و معرفت فقط و فقط برای دین اوست، اشتباه می‌کند^۴:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی است
(۱۲۹۷/۳)

به نظر وی «تعصب» برابر است با ظلم و خون آشامی. اختلاف ادیان و حتی متضاد بودن رسوم عبادت و پرستش بیان‌گر این است که یک «حقیقت» یک «وجود مطلق» است که جوامع مختلف بشری، هر یک به فهم خود با تأمین و تأسیس و تمرین آیین‌های گوناگون برای ادراک و رسیدن به آن سعی می‌کنند. اختلاف در ادیان و تفاوت در عقاید و رسوم، از نیازهای گوناگون جوامع مختلف جهانی و تفاوت در زمان و مکان و

افکار ملت‌ها نشأت گرفته است. عقیده مولانا مبنی است بر فرموده‌های قرآن کریم که در سوره بقره آمده که: قولوا آمنا بالله و ما انزل إلینا و ما انزل إلی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب

صوفی معروف هند حضرت خواجه نظام‌الدین می‌گوید:
هر قوم راست دینی، راهی و قبله‌گاهی

و شاعر دیگر می‌گوید:

از یک چراغ کعبه و بت‌خانه روشن است در حیرتم که تفرقه کفر و دین کجاست

مولانا می‌گوید:

مؤمن و ترسا جهود و گبر و مُغ جمله را رو سوی آن سلطان اَلع
بلکه سنگ و خاک و کوه و آب را هست و گشت نهانی با خدا

(۲۴۲۰، ۲۴۱۹/۶)

او می‌گوید اختلاف بین عقاید وجود دارد، اما عداوت و کینه‌جویی و تبعیض و تعصب جایی ندارد. پس ما باید برای هم نوعان خود یگانگی و هم‌دلی و محبت را شعار خود سازیم و قدم به دنیای معرفت بنهیم و ببینیم که یهود و گبر و ترسا هر که هست، به طریق خود پروردگار خود را می‌پرستد. شادروان زرین‌کوب درباره مولانا نوشته است:

«هرگز بین هفتاد و دو ملت فرق نمی‌گذاشت و خواهان وحدت در میان همه آیین‌ها و مذاهب بود مولانا وقتی گفته بود «من با هفتاد و دو ملت یکی‌ام» کسی از عالمان متعصب ناسزها و بی‌حرمتی‌ها در حق او به دلیل این کلام گفته بود و او با خون سردی به آن شخص گفته بود با این‌ها نیز که تو می‌گویی یکی‌ام».

در فیه ما فیه، مولانا وحدت ادیان را چنین توضیح می‌دهد:

«اگر راه‌ها مختلف است اما مقصد یکی است. نمی‌بینی که راه‌ها به کعبه بسیار است، برخی از دریا، بعضی از خشک. اگر به راه‌ها نظر کنی اختلافی عظیم پیدا است، اما چون به مقصد نظر کنی همه یگانه‌اند».

او چنان نتیجه می‌گیرد که اختلاف در عقاید و تنوع آراء، تعصب‌ها و جدال‌ها، همه نتیجه نارسایی حسی و کجی تغییر است و نزاع از سوء تفاهم و نشناختن حقیقت و اصطلاحات یک‌دیگر است بقول وی:

هر کسی را سیرتی بنهادام هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او مدح و در حق تو ذم در حق او شهید و در حق تو سم
هندوان را اصطلاح هند مدح سندیان را اصطلاح سند مدح

(۱۷۵۷، ۱۷۵۴، ۱۷۵۳/۲)

کسانی که حق را فقط از آن خود می‌دانند، در حقیقت گرفتار خود شده‌اند و در دام خود گرفتارند:

ای تو در پیکار خود را باخته دیگران را تو ز خود نشناخته
(۸۰۳/۴)

امروز، چه فکری و پیغامی بهتر از این می‌تواند نزاع اقوام و ملل را از میان ببرد و در روح ایشان آرامش و یقین و هم‌دلی و گذشت را بوجود آورد.

تفرقه‌جویان جمع‌اندر کمین تو در این طالب رخ مطلوب بین
(۲۰۴۱/۴)

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و یهود
(۱۲۵۸/۳)

جلوگیری از ملل اندوختن: به تعبیر امروزی تمایل به سوسیالیسم

سهروردی گفته است «آداب صوفیان آن است که آن‌ها هیچ چیز را ملک خود نمی‌دانند. زیرا صوفی معتقد است همه دوستان و برادران و یاران در مالکیت اموال دنیوی شریکند و هیچ چیز اختصاصی به کسی ندارد.»

علت و سبب اصلی جنگ‌ها در میان کشورها و ملت‌ها کشمکش و تخالف است مبنی بر کسب منفعت. چنان‌که ما می‌دانیم حصول نفت یکی از علت‌های مهم نزاع امروز بشمار می‌رود. مولانا منع مال‌پرستی و ابا از دنیا و بهره‌مندی از نفس و بیگانگی از سیم و زر و لذت دنیایی را تعلیم می‌دهد و در صدها حکایات، با تشبیهاتی شیرین و ابیاتی لطیف، ما را به این جنبه مهم اجتماعی متوجه می‌کند.

به نظر وی وابستگی به زر و جاه و مقام و اسباب دنیا یک جامعه غیر متوازن را بوجود می‌آورد. فرد متمول به اموال و وسایل دنیایی، بی‌خبر از افراد نگون‌بخت و مستمند است.

او نمی‌داند که علت کژاندیشی و سوء رفتار در افراد جامعه لایق تمسخر و نفرین نیست و لایق ترحم است. مولانا ثروت‌مندان متکبر را هشدار می‌دهد و می‌گوید:

ای توانگر تو که سیری هین مخند بر کژی آن فقیر دردمند
(۵۱۸/۲)

برکنار بامی ای مسست مدام هر زمانی که شوی تو کامران
آن دم خوش را کنار بام دان هم چو گنجش خفیه کن نی فاش تو
ترس ترسان رو در آن مکمن هلا تا نیاید بر ولا ناگه بلا
(۲۱۴۶-۲۱۴۹)

آزادی، برادری و برابری: (Liberty, Fraternity & Equality)

این سه واژه نامبرده سرنامه انقلاب فرانسه در قرن هجدهم میلادی بوده و اروپائی‌ها می‌بالیدند که به جهان انسانی یک فکر و اسوه تازه زندگی بخشیده‌اند. اما حقیقت آن است که مولانا در قرن‌های بسیار قدیم بذریع این سه فکر اساسی را برای بدست آوردن یک جامعه خوب و معتدل افراشته بود.

عالمی که مولانا در مثنوی خود آفریده، سرشار است از همت و برابری و دادگستری و مردم‌دوستی. او همواره بفکر مردم بود و قایل به هیچ تفاوتی میان مقدس و ثروتمند و مقام و مرتبه‌شان نبود. در نظر وی همه مردم آفریده خداوندگار هستند و کسی حق ندارد بین خلق تفرقه و ظلم و فساد و نابرابری ایجاد کند.

برای او همه افراد جامعه محترمند و حقوق همه انسان‌ها فارغ از دین و آیین و مقام و مرتبه و درآمد آنها باید برابر باشد. نابرابری در جامعه، منشأ ستیزه‌ها و پرخاش‌گری‌ها و نزاع‌ها و ستم‌گری و بیدادهاست. او جوهر انسانیت را محترم می‌داند و مردم را از هم‌دیگر جدا نمی‌داند.

نردبان خلق این ما و منی است عاقبت زمین نردبان افتادنی است
هر که بالاتر رود ابله تر است کاستخوان او بتتر خواهد شکست
(۲۷۶۳/۴، ۲۷۶۴)

او ظلم را قبیح می‌داند و به زیردستان و ستم‌کاران هشدار می‌دهد و حاضر است بنای ظلم را برآورد:

باز آمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم
روزی دو باغ طاغیان گر سبز بینی غم مخور چون اصل‌های بیخ‌شان از راه پنهان بشکنم
گر پاسبان گوید که «هی» بر وی بریزم جام می دربان اگر دستم کشد من دست دربان بشکنم
چرخ از نگرده گرد دل از بیخ و اصلش بر کنم گردون اگر دونی کند گردون گردان بشکنم
(غزلیات شمس، غزل ۱۳۷۵)

آزادی:

غم‌هاش همه شادی بندش همه آزادی یک دانه بدو دادی صد باغ مزید آمد
(همان ۶۳۲)

نزد صوفیه آزادی و وارستگی مقامی عزیز است. این آزادی نه آن آزادی حقوقی امروزی است، که در دنیای ما سیاست‌مداران و ملت‌ها و کشورها مقابل بندگی قرار می‌دهند. آزادی صوفیان، عبارت است از آن‌که:

«بنده بدل در تحت بندگی هیچ چیز نشود از مخلوقات، نه آن‌چه در دنیا است و نه از آن‌چه در آخرت است. دنیا را هوی و آرزوی و خواست و حاجت خط را اندر و هیچ نصیب نباشد.» (دکتر عباس کی‌منش، پرتو عرفان)

البته باید متوجه باشیم که آزادی امروزی به نوبه خود ناشی از همان تصور و احساس آزادی کلی و نظری است که مولانا معتقد به آن است که بدون آن، بدست آوردن، حتی متصور شدن آزادی حقوقی امکان‌پذیر نیست.

مولانا معتقد به آزادی ذهنی بود که نقطه اصلی و منشأ و سرچشمه آزادی حقوقی امروزی است. فکر مولانا و مثنوی او همین احساس آزادی را در درون بشر می‌پرورد و انسان را وادار می‌سازد برای نیل به رهایی از استبداد و استعمار و استحصال حقوق و تحصیل ثمرات آزادی ادبیات زیر مولانا نغمه‌ای است سرشار از آزادی و وارستگی که او عاشق و پیغامبر آن است:

دگر بار دگر بار ز زنجیر بجستم	ازین بند و ازین دام زبون گیر بجستم
فلک پیر دوتایی پر از سحر و دغایی شب	به اقبال جوان تو ازین پیر بجستم وزین
و روز دویدم ز شب و روز بریدم	چرخ بپرسید که چون تیر بجستم
من از غصه چه ترسم چو با مرگ حریفم	ز سرهنگ چه ترسم چو از میر بجستم

(همان، ۱۴۷۲)

اصلاح جامعه با ایقان بر خوبی نهادی انسان و کمک رساندن به راه گم‌کردگان مولانا با باطن سرو کار دارد و از احوال قلب انسان سخن می‌گوید و به ظاهر نظر ندارد. او با چشم علت بین و تیزیاب و روشن خود می‌بیند که انسان ذاتاً و از بدو آفرینش تباه‌کار نیست. Rousseau دانش‌مند معروف زمان حاضر گفته است:

Goodness is an original condition, evil is the required one and the so called caprices of man are the result of an unfair suppression of some of his instincts and an undue obligation of some others.

فکر مولانا بذریعش اندیشه روان‌پژوهان و فیلسوفان عصر حاضر است. البته فکر او تأثیر پذیرفته از تصویر انسان در قرآن و اسلام و عرفان است. موجودی که اشرف و امین عشق عزلی است و نیابت خداوندی را بر عهده دارد، معتقد است که بدی و سیاه‌کاری انسان ناشی از علت‌های گوناگون و پرورده محیط اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، اقلیمی و نابسامانی‌های خانوادگی است، پس نباید انسان را بدو و اصالتاً بد شمرد.

پس بد مطلق نباشد در جهان	بد به نسبت باشد این را هم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست	که یکی را پا دگر را بند نیست
زهر مار آن مار را باشد حیات	نسبتش با آدمی باشد ممات

(۶۸، ۶۶، ۶۵/۴)

نگفتمت که صفت‌های زشت در تو نهند که گم کنی که سرچشمه صفات منم
(غزلیات، غزل ۱۷۲۵)

به عقیده مولانا «نیک دیدن از نیک بودن و بد دیدن از بد بودن» است. جنید بغدادی گفته است «بدترین عیب آدمی زاده این است که خود را بی‌عیب و بی‌گناه می‌بیند و دیگران را عیب‌ناک». به گفته یکی از رومی‌شناسان معروف امروز: «مولانا عقیده دارد نیکی و بدی صفت انتزاعی است و علم ما به همه چیز بویژه شناخت درونی مردم، نسبی و ناقص است پس باید با آنان که کاستی‌های اخلاقی یا فکری دارند، با گذشت و جوان‌مردی، حوصله و عمل و هم‌دردی رفتار کرد.»

جهانی که او تصویر کرده، جهان انسانیت و محبت است به معنی کامل کلمه، بدون محدودیت‌های نژاد و کیش، و ادیان. به نظر او مردمانی که رسوم جامعه را رعایت نمی‌کنند و از آیین اخلاق انحراف می‌ورزند، مستحقند ما خوبی‌های نهفته آنان را مورد توجه قرار دهیم و آنان را از گودال ناخوشی و نابسامانی بیرون بیاوریم:

هم وی اندر چشم آن دیگر نگار	آن یکی در چشم تو باشد چو مار
گاه ماهی باشد و او گاه شست	کاندرین یک شخص هر دو فعل هست
نیم او حرص آوری نیمیش صبر	نیم او مؤمن بود نیمیش گبر
هر که آن نیمه ببیند کد کند	هر که این نیمه ببیند رد کند

(۶۰۸، ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۲/۲)

یا می‌گوید:

هوش بر اسرارشان باید گماشت	هین ز بدنامان نباید ننگ داشت
تا شود ایمن ز تاراج و گزند	ای بسا زر که سیه تابش کنند

(۲۹۲۱، ۲۹۱۹/۶)

روشن است مطالعه گسترده و مفصل این موضوع از مجال این مقاله کوتاه فراتر است. این جا فقط به چند نقطه اساسی آن اشاره رفت. درست آن است که مولانا پیش‌روتر از عصر خود بوده و چنان می‌اندیشیده که بسیاری از افکار او مورد نیاز بشریت در روزگار ماست. بی‌سبب نیست که برای بزرگداشت این شاعر انسان‌دوست عارف در همه جهان سمینارها و سخن‌رانی‌ها و کنفرانس‌ها برگزار می‌شود. سخن خود را با اقتباس از سیدحسین نصر به پایان می‌رسانم که می‌گوید:

«مولانا تا امروز نفوذ و تأثیر زنده خود را در فرهنگ جهانی حفظ کرده است. امید است مطالعاتی که بر محور پیام بر حکمت و معنی جاودانه او دور می‌زند، وی را بیش از پیش به عرصه زندگی معاصر بیاورد، آن‌جا که تعالیمش بیش‌ترین ارتباط را با وضعیت انسان متجدد دارد. انسانی که با مشکلات حل نشده‌ای که از جهل خودش

ناشی شده، رو به روست. باشد که پیام مولوی مانند چراغی دریای ظلمتی را که انسان جدید در آن سرگشته و حیران است، بزداید.»

پی‌نوشت‌ها

- ۱- اسرارالتوحید، فی مقامات شیخ ابی‌سعید، مقدمه و تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۳۶۷، ص ۲۹۸.
- ۲- گنجینه معنوی مولانا، مقاله: «مولانا: دیروز، امروز، آینده» از آن‌ماری شیمیل، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، انتشارات مروارید، ص ۲۶.
- ۳- همان صفحات ۲۹ و ۳۵.
- ۴- نک: ابوسعید ابوالخیر، حقیقت و افسانه، فریش مایر، ترجمه مهر آفاق بایوردی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸، ص ۴ و ۵.